

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه  
سال دوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۲ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۲۳-۴۳

## آسیب‌شناسی رفتارهای رجال دینی در انتقادهای ناصر خسرو قبادیانی و ابوالعلاء معری\*

محمود حیدری

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یاسوج

### چکیده

یکی از مسائل مهم اجتماعی در طول تاریخ، عرصه دین و آسیب‌شناسی مسائل مرتبط بدان بوده است که از دید منتقدان بزرگ اجتماعی در تمامی دوران‌ها دور نمانده است. در این میان رفتارهای رجال و وابستگان دینی در شناساندن حقیقت دین و نحوه تعامل آنها با مسائل دینی در اجتماع بسیار حائز اهمیت است. پژوهش حاضر، به صورت تطبیقی و با رویکردی اجتماعی به بررسی آفات و آسیب‌های رفتارهای این قشر اجتماعی در انتقادهای ناصر خسرو قبادیانی و ابوالعلاء معری؛ دو منتقد بزرگ اجتماعی قرن چهارم می‌پردازد و نشان می‌دهد که وضعیت دینی جامعه دو شاعر دچار فساد و تباهی ناشی از رفتارهای برخی رجال دین بوده و از آن به عنوان دامی جهت به بند کشیدن مخالفان و رسیدن به مطامع دنیوی استفاده می‌شده است. ریا، حيله‌گری در مسائل شرعی، پرداختن به ظاهر دین در عین تغافل از حقیقت آن، تزویر، بی‌بصیرتی در مسائل اعتقادی، رشوه‌خواری، ابزارری بودن دین، تصوف صوفی‌نمایان و... از انتقادهای سازنده‌ای است که در اشعار منتقدان دینی و اجتماعی آن روزگار تجلی یافته است. با توجه به حساسیت و رویکرد دینی ناصر خسرو به عنوان حجّت شیعیان اسماعیلیه در خراسان، بسامد این انتقادات و جزئی‌نگری‌اش در مسائل دینی، در مقایسه با ابوالعلاء بیشتر و دقیق‌تر است. ناصر خسرو در این انتقادات صریح و جسور است و در مقابل ابوالعلاء همچنان که شیوه اوست غالباً به طور غیر مستقیم به انتقاد از آفات و آسیب‌های رفتاری رجال دین می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** رجال دینی، ناصر خسرو، ابوالعلاء معری، ادبیات تطبیقی، نقد.

## ۱. پیشگفتار

دین و مسائل دینی از مهم‌ترین ضروریات زندگی اجتماعی است و چنانچه به معنی واقعی و حقیقی‌اش در زندگی انسان به صورت عملی قرار گیرد، می‌تواند مسیر انسان را در نیل به کمال و سعادت حقیقی هموار سازد. اما اگر عرصه دین و امور دینی دچار آفت و آسیب گردد و این آفات و آسیب‌ها به‌ویژه در میان افرادی که به نوعی در عرصه دین دارای مقام و جایگاهی هستند، در بدنه دین رخنه و نفوذ یابد نه تنها چنین دینی از حقیقت خود منحرف می‌گردد، بلکه نقش خود را در رساندن انسان به سعادت واقعی از دست می‌دهد.

رجال و سران دین و به قولی وابستگان به آن که از یک طرف خود را در این عرصه دارای مقام و جایگاهی می‌دانند و از طرفی نیز مدعی تدبیر و دینداری‌اند، نقش ویژه‌ای در حفظ دین و معرفی آن دارند و اگر زمانی افرادی که خود را مدعی دینداری می‌دانند و مسئولیت‌های مهم دینی را برعهده دارند از صراط مستقیم دین منحرف گردند، نه تنها خود گرفتار کج‌روی‌ها و مفاسد می‌شوند، بلکه عرصه دین را دچار فساد و تباهی نموده و از حقیقتش به دور می‌سازند و دیگر دین نمی‌تواند راهبر و راهنمای افراد بشر گردد.

در جامعه عصر ناصر خسرو و ابوالعلاء نیز، آن‌چنان‌که از شعر آنها برمی‌آید، چنین وضعیتی تأسف برانگیزی برای دین به وجود آمده بود. بروز نابسامانی و مفاسد مختلف در عرصه دین، علاوه بر کلیت آن، در لایه‌های مختلف و در میان افرادی که به نوعی با دین و امور دینی در ارتباط بودند، نفوذ یافته بود. هریک از این متشرعان و دینداران، با اعمال و رفتار خود سبب گسترش نارسائی‌ها و مفاسد مختلف در عرصه دین می‌گشتند. این دو شاعر منتقد با درک این تباهی‌ها و انتقاد از سردمداران و رجال دین، پرده از رسوائی‌ها و مفاسد آنها در این عرصه و جایگاه و امور دینی‌شان برداشته‌اند.

اهمیت و ضرورت این موضوع که می‌تواند از آسیب‌های مهم دینی در تمامی دوران‌ها باشد بر هیچ کس پوشیده نیست. در این پژوهش برآنیم تا به بررسی انتقادهای دو شاعر و عوامل ظهور و بروز آن در اشعار ناصر خسرو و ابوالعلاء به صورت تطبیقی بپردازیم تا از این رهگذر یکی از برهه‌های تاریخی آسیب‌شناسی دینی و وضعیتی دینی که در دوره‌های بعد و به‌ویژه در شعر حافظ ظهور چشمگیری یافت را به رشته تحریر درآوریم؛ بنابراین، مسئله اصلی پژوهش که با رویکردی اجتماعی به دین می‌نگرد، این است که چگونه رفتارهای متولیان دینی می‌تواند در روشن کردن و خوش‌بینی مردم نسبت به دین و تمایلات آنان و یا گریختن و بدبینی مردم، نقش داشته باشد.

این پژوهش به شیوه تحلیل محتوا و براساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی صورت پذیرفته است که تأثیر و تأثر و یا روابط تاریخی دو ادبیات را ملاک تطبیق و مقایسه خویش قرار نمی‌دهد، بلکه اندیشه‌های ناب انسان‌ها را حاصل یک ذهنیت بشری فراگیر می‌داند که همه ملیت‌ها در آن مشترکند. این مکتب با تأکید بر مفاهیم انسانی در مطالعات ادبی، گستره ادبیات تطبیقی را افزایش می‌دهد. (ر. ک: جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۲۱)

ابوالعلاء معری از شاعران و فیلسوفان معروف عرب است که مورد توجه پژوهشگران ادبیات تطبیقی زبان و ادبیات فارسی و عربی قرار گرفته است و جنبه‌های مختلف فکری او با شاعران طراز اول ادبیات فارسی چون سعدی، حافظ، سنایی، خیام و البته ناصر خسرو مورد تطبیق و مقایسه قرار گرفته است که خیام در این میدان گوی سبقت را از دیگران ربوده است و ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

«بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء» عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان در آن به بررسی وجوه دنیا و نمود آن پرداخته‌اند (میرقادری، ۱۳۸۸: ۲۰۷-۲۳۷) «از عقل ناصر خسرو تا عقل ابوالعلاء؛ پژوهشی تطبیقی در حوزه موضوعات و مفاهیم» عنوان پژوهش دیگری است که به بررسی جایگاه خرد در نزد این دو فیلسوف شاعر می‌پردازد. (مسبوق، ۱۳۹۱: ۲۴۰-۲۷۱)

پرداختن به مقوله مرگ از نگاه ابوالعلاء و خیام نیز پژوهش تطبیقی دیگری است که بی‌ارتباط با موضوع مقاله پیش رو نیست. (سیدی، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۳۸) انسیه خزعلی مقوله تشاؤم و تفاؤل (خزعلی، ۲۰۰۶: ۳۱-۴۷) و امینی لاری و دیگر همکاران نیز، افکار و عقاید این دو شاعر را مورد کنکاش قرار داده‌اند. (امینی لاری، ۱۳۸۸: ۱۵-۳۳)

بررسی تطبیقی جبر و اختیار از نگاه حافظ و ابوالعلاء (خاقانی، ۱۳۸۹: ۱-۲۲) و اندیشه‌ها و تعابیر مشترک فیلسوف معره با حکیم سخن سعدی شیرازی (چناری، ۱۳۸۷: ۴۷-۶۸) نیز در پژوهش‌های دیگری مورد مذاقه قرار گرفته است و سفر روحانی این شاعر تازی در *رسالة الغفران* با سنایی در سیر العباد از دیگر کارهای تطبیقی در این زمینه است. (سلمانی، ۱۳۸۸: ۶۹-۸۶)

با آنکه در مقایسه افکار و دیدگاه‌های ابوالعلاء با دیگر شاعران، به ویژه ناصر خسرو؛ دو فیلسوف شاعر و منتقد اجتماعی پژوهش‌های قابل توجهی انجام شده است، اما این عرصه مهم در بین پژوهش‌ها جایی ندارد.

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

ناصر خسرو زاده قبادیان بلخ در اواخر نیمه دوم قرن چهارم هجری (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۸۶) بنا بر اشارت خود از خانواده محتشمی بوده و از کودکی به کسب علوم و آداب اشتغال ورزیده و در جوانی به دربار سلاطین راه یافته و به مراتب عالی دبیری رسیده است. (صفا، ۱۳۷۱: ۴۴۵-۴۴۶)

مرحله دوم زندگی پر فراز و نشیب ناصر خسرو در عرصه ادب فارسی با رها کردن دربار سلاطین و روی آوردن به مسائل دینی، از جهت تغییر نوع تفکر و نگرش او در رابطه با مسائل و موضوعات مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی و... حائز اهمیت است. ناصر خسرو پیش از کسب مقام حجّت اسماعیلیان، در پنجاه سالگی به خراسان و سپس موطن خود بلخ بازگشت و در آنجا شروع به نشر دعوت باطنیان کرد و داعیان به اطراف فرستاد و به مباحثه با علمای اهل سنت پرداخت. اندک اندک دشمنان و مخالفان او از میان متعصبان فزونی گرفتند و کار را بر او دشوار کردند و حتی گویا فتوای قتل او نیز داده شد... ناصر پس از مهاجرت از بلخ، به نیشابور و مازندران و عاقبت به یمگان پناه برد. (صفا، ۱۳۷۱: ۴۵۰)

شاعر پس از ماندگار شدن در یمگان به ترویج عقاید اسماعیلی و باطنی و سرودن اشعاری همراه با سوز و گداز پرداخت که ناشی از آزار و اذیت‌ها، آشفته‌گی‌ها و درد غربت و آوارگی روزگار زندگی او بود و تنها درد دین بود که می‌توانست راهی به روشنایی در تنگنای یمگان، برای او بگشاید. (محقق، ۱۳۵۵: ۵۱۲) و هرگز این امور مانع از بی‌اعتنایی او نسبت به مفاسد و کج‌روی‌های موجود در جامعه، به ویژه در رفتار رجال دینی نشد.

احمد بن عبدالله بن سلیمان معری تنوخی در سال ۳۶۳ هـ.ق در معرّه النعمان شام (سوریه امروزی) دیده به جهان گشود. ابتدا از پدر خود لغت، ادبیات و علم نحو آموخت. پس از آن علم حدیث را نزد افراد خانواده‌اش فراگرفت... در آغاز جوانی به حلب رفت و نزد چند تن از ادیبان آن دیار، به تحصیل ادبیات و علم نحو پرداخت و بسیاری از علوم دینی و عربی را که میان ادبا و علمای آن زمان، متداول بود، از دانشمندان مشهور حلب فرا گرفت. ابوالعلاء به سال ۳۸۴ ق/ ۹۹۴ م. در بیست سالگی از حلب به معرّه بازگشت و بدون استاد سرگرم مطالعه و تحقیق شد و به شاعری و مدیحه‌سرایی پرداخت و از این راه ثروت فراوانی به چنگ آورد. [اما] پس از چندی، مدیحه‌سرایی در نظرش ناپسند آمد. (فروخ، ۱۳۸۱: ۲۷-۲۸)

ابوالعلاء جهت کسب دانش یا ثروت بیشتر عازم بغداد شد که در آنجا با توجه به شهرت و آوازه‌ای که داشت، مورد احترام افراد آن دیار واقع گشت، اما عده‌ای از روی حسادت و دستاویز کردن وضعیت جسمانی و نابینایی‌اش، او را مورد توهین، تمسخر و آزار و اذیت خود قرار دادند. (حموی، ۱۹۹۲: ۷۵) با وجود چنین مسائل و مشکلاتی که ابوالعلاء در بغداد با آن، رو به رو بود، همچنان به دانش‌اندوزی و کسب تجربه و دانش از مردمان آن سرزمین پرداخت و در ضمن آن از آراء و عقاید مذاهب مختلف نیز، آگاهی یافت. اما سرانجام، شنیدن خبر مرگ مادرش در سال ۴۰۰ هـ. ق، سبب گردید، بغداد را به عزم بازگشت به معرّه، ترک کند و پس از بازگشت، در خانه خود عزلت گیرد و به تحقیق و تدریس پرداخت. (فروخ، ۱۳۸۱: ۳۳)

نکته ضروری قبل از پرداختن به اشعار دو شاعر، این است که ابوالعلاء همچون ناصر خسرو، درد دین داشت؛ اگرچه افرادی با استناد به اشعاری از ابوالعلاء و دریافتن معنای ظاهری آنها، او را در امور دینی و پرداختن به دین، سست و ضعیف دانسته و حتی عده‌ای او را متهم به کفر و الحاد نیز نموده‌اند، در مقابل، غالب پژوهشگران از ابوالعلاء به عنوان فردی که مقید به دین و امور دینی است و برای آن احترام قائل است، سخن گفته‌اند؛ همچنان که اشعار او نیز در موارد زیادی، این مواضع را اثبات و تأیید می‌کند. مطالعه آثار ابوالعلاء، از شعر و نثر نشان می‌دهد که او در پرورش دینی و امور مرتبط با آن استوار و محکم و اشتغال ذهنی او به امور فقهی، اندرزی یا اجتماعی-اصلاحی، در پیوند با شریعت بوده است. (فخری العبهری، ۲۰۰۵: ۲۰۱) شاعر نابینای معرّه مردم را به درک حقیقی و واقعی از دین و پرداختن عملی و سازنده، نه ظاهری و صوری به آن، متوجه و رهنمون می‌ساخت و هرکجا تأثیر سازنده اجتماعی و اخلاقی دین را در جامعه نمی‌دید، پرداختن به ظواهر را عبث می‌دانست و این امر باعث شد که در نظر برخی از علما، فردی شاک در امور دینی قلمداد شود. البته پرداختن به عقیده و اندیشه دینی ابوالعلاء مجال دیگری می‌طلبد که از حوصله این بحث خارج است، اما نگارنده در تأیید دینداری و پایبندی ابوالعلاء به شریعت محمدی همین نکته را کافی می‌داند که ابوالعلاء در اثر مشهور خود؛ *رسالة الغفران* از سفری روحانی به بهشت و جهنم سخن می‌گوید و علت بهشتی شدن برخی از شاعران چون «أعشى» را مدح و ستایش پیامبر در قصیده‌ای می‌داند که دال بر عقاید دینی اوست. این اثر مطابقتی تام با کتاب و سنت دارد. (سلمانی، ۱۳۸۸: ۷۴-۸۰) برخی نیز کتاب *لزوجیات* ابوالعلاء را کتاب مذهب فاطمی دانسته‌اند. (خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۰)

در هر حال با توجه به دیدگاه‌های ابوالعلاء و ناصر خسرو نسبت به دین و مسائل دینی و به طور کلی پرورش دینی‌ای که از منظر تعامل و پیوند عملی با دین در زندگی آنها شکل گرفته است، سبب شده تا دو شاعر در عین پابندی و حساسیت نسبت به دین و امور دینی، نسبت به مفاسد جامعه خود و آسیب‌های رفتاری رجال دین، واکنش نشان داده و به انتقاد از آنها پردازند. در این مقال، نخست نگاهی کلی به وضعیت دین از دیدگاه دو شاعر در آن دوران می‌افکنیم و سپس به طور خاص از انتقادهایشان از رجال دینی می‌پردازیم.

## ۱-۲. وضعیت نامناسب و آشفته دین

آنچه در وهله نخست، در بررسی نقد دینی ابوالعلاء و ناصر خسرو قابل توجه است، وضعیت اسفناک دین است؛ این وضعیت نتیجه به کارگیری سیاست‌های نادرست سران و رجال دینی است. ابوالعلاء از اینکه اصل و اساس دین نابود و علامت و نشانه آن به وسیله روزگار دگرگون شده است انتقاد می‌کند. او به طور غیر مستقیم روزگار را باعث این تغییرات می‌داند که منظور از روزگار، چیزی جز فرزندان و ابنای آن نیست که با رفتار خود، دین را به سوی اضمحلال و نابودی سوق داده‌اند:

قَدْ أَصْبَحَ الدِّينُ مُضْمَجِلاً  
وَعَيَّرَتْ آيَةُ الدُّهُورِ  
فَلَا زَكَاةَ وَلَا صِيَامَ  
وَلَا صَلَاةَ وَلَا طَهْرَورِ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۲۹۹)

اصل و اساس دین، نابود و ویران شده و روزگاران علامت و نشانه‌های آن را تغییر داده و دگرگون کرده است؛ بنابراین دیگر نه زکاتی باقی مانده است، نه روزه‌ای نه نمازی و نه پاکی و طهارتی.

و مسلماً چنین سخنی از یک منکر دین بر نمی‌آید، بلکه سخن از درد درون کسی است که از بین رفتن این مسائل دغدغه او گشته است. همچنین نگاه شاعر، نگاهی فردی به دین نیست، بلکه نگاهی اجتماعی است که خواهان دیدن آثار دین در زندگی اجتماعی جامعه است.

در مقابل ناصر خسرو نیز با انتقاد از وضعیت دین و حسرت بر حال آن به طور مستقیم و صریح، از مسبب آن، انتقاد می‌کند:

امروز به زیر پای، دین است  
اندر ظلمات غفلت و شر  
بر منبر حق شده است دجال  
خامش بنشین به زیر منبر  
آنک او به مراد عام و نادان  
بر رفت به منبر پیمبر

گفتا که منم امام و میرت بستد ز نبیر گان و دختر

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۹۴)

هر دو شاعر در موارد مختلفی از دام‌ساختن از دین و اینکه عده‌ای دین را دامی برای دستیابی به مقاصد خود قرار می‌دهند و به قول آنها به وسیله دین شکار می‌کنند، انتقاد کرده‌اند. تعبیر مشابه هر کدام از آنها در این رابطه، قابل توجه است. ابوالعلاء می‌گوید:

فَالدِّينُ قَدْ خَسَّ حَتَّى صَارَ أَشْرَفُهُ بَازَاً لِبَازِيْنٍ أَوْ كَلْبًا لِكَلَابِ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۱۲۰)

«دین حقیر شده، حتی بهترین دین‌ها [اسلام] هم برای عده‌ای مانند باز یا سگ شکاری شده است.» (فروخ، ۱۳۸۱: ۱۳۹) تعبیر بهترین، برای دین مبین اسلام، حکایت از اعتقاد ابوالعلاء دارد. پرهیزگاران نیز با نماز و عبادت خود در پی شکار خویش هستند:

فَأَمِيرُهُمْ نَالِ الإِمَارَةَ بِالْحَنَى وَتَقِيَّهُمْ بِصَلَاتِهِ مُتَصَيِّدُ

(همان، ج ۱: ۲۳۷)

امیر آنها با خیانت به امارت رسید و پرهیزگار آنها با نمازش شکار می‌کند و به دام می‌اندازد. تعبیر پرنده شکاری برای دین و شکارچی بودن پرهیزگاران و عالمان از تعبیرهای مشترک دو شاعر در این باره است:

گرد بازار بگرد اینک و احوال ببین چون تو خود می‌نگری، من نکنم قصه دراز  
علما را که همی علم فروشند، ببین به ربایش چو عقاب و به حریمی چو گراز

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۱۱۲)

زانکه دین را دام سازد، بیشتر پرهیز کن گاه گویدزین بیاید خورد کاین پاکست و خوش  
حیلت و مکرست، فقه و علم او و سوی او زانکه سوی او چو آمد صید را زنهار نیست  
گاه گوید، نی نشاید خورد کاین کشتار نیست نیست دانا هر که او محتال یا مگار نیست  
ورش دیو دهر خوانی، جای استغفار نیست گرش غول شهر گویی، جای این گفتار هست

(همان: ۳۱۲)

از همین منظر، از کسانی که دین را وسیله‌ای برای منافع مادی و شخصی خود قرار داده و از جایگاه و موقعیت دینشان در جهت کسب منافع شخصی، سوء استفاده می‌نمایند، انتقاد می‌کنند:

أَفِيئُوا أَفِيئُوا يَا غَوَاةَ! فَإِنَّمَا دِيَانَاتُكُمْ مَكْرٌ مِنَ الْقَدَمَاءِ

أَرَادُوا بِهَا جَمْعَ الْحَطَامِ فَأُدْرِكُوا وَيَأْذُوا وَمَاتَتْ سُنَّةُ اللُّؤْمَاءِ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۶۲)

ای گمراهان، برخیزید برخیزید، چراکه دینداری شما حیل و فریبی از پیشینیان است. به واسطه دین می‌خواستند مال اندک دنیا را جمع کرده و آن را به دست آورند. ولی نابود شدند، چراکه سنت و روش لثیمان و فرومایگان از میان رفته است.

## ۲-۲. متشرعان ظاهرپرست

پرداختن به ظاهر دین و ترویج و انتشار آن از موضوعات مورد انتقاد هر دو شاعر است؛ زیرا آنها در پی دینی واقعی و عملی هستند که باطن و حقیقت آن اجرا گردد و نمی‌خواهند مردم با پرداختن به مسائل دینی و تمسک به ظاهر آن، از باطن آن اعمال و حقیقت دین غافل شوند.

آنان در عین اینکه افراد را به خاطر ظاهرگراییشان مورد انتقاد قرار می‌دهند، باطن دین و اعمالی که انجام می‌دهند را به آنها گوشزد می‌نمایند. ابوالعلاء مصون ماندن مردم از شرّ و بدی و تهی کردن دل از کینه و حسد را که جنبه اجتماعی دین است، مورد تأکید قرار می‌دهد و خیر و ثواب را در این مسائل می‌داند، چراکه غایت و نهایت واجبات شرعی نیز زدودن همین تاریکی‌هاست:

مَا الْخَيْرُ صَوْمٌ يَذُوبُ الصَّائِمُونَ لَهُ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا صُوفٌ عَلَى الْجَسَدِ  
وَأِنَّمَا هُوَ تَرْكُ الشَّرِّ مُطْرَحاً وَنَقْضُكَ الصَّدْرَ مِنْ غِلٍّ وَمِنْ حَسَدٍ

(همان، ج ۱: ۲۵۸)

خیر و نیکی روزه و نمازی نیست که روزه‌داران برای آن ذوب می‌شوند و لباس پشمینه بر تن دارند، بلکه حقیقت خیر و نیکی، ترک شرّ و بدی و افکندن آنها و خالی کردن قلب از کینه و حسد است.

از این جهت ابوالعلاء «قومی که دین را به ظاهر، نه به روح و باطن، می‌فهمیدند، انکار می‌کرد. همچنین گروهی که واجبات ظاهری را انجام می‌دادند و اهداف عملی را نادیده می‌گرفتند را به وجوب توجه به اهداف سازنده و عملی، پیش از متوسّل شدن به صورت ظاهر آن، دعوت می‌نمود.» (الیازجی، ۱۹۹۷: ۵۳۵)

در بیان ناصر خسرو این نکته وجود دارد که هر کس در هر مقام است، تظاهر و ریاکاری‌اش را وابسته به دین و مسائل دینی می‌گرداند و دین از این جهت ابزاری است برای تأیید و تصدیق دیگر امور:

بر این بلند منبر، با بانگ قیل و قال از بهر طیلسان و عمامه و ردا شده‌ست



این بر فراز آنکه تو گوئیش حاجی است،  
انگار کاو به مگه و رکن و صفا شده‌ست  
آنکو به هندوان شد یعنی که غازیم  
از بهر بردگان نه ز بهر غذا شده‌ست  
این از بلا گریخته یعنی که شاعیم  
فتنه به جهل و شیفته کربلا شده‌ست  
آگاه نیستند که دین، علم و طاعت است  
ای مردمان چه بود که علم از شما شده‌ست؟

(ناصر خسرو، ۱۳۵۵: ۵۴)

ناصر خسرو نیز این مطلب را با تمثیلی بیان می‌کند و از مردم می‌خواهد که تنها به ظاهر مسئله دلخوش نباشند:

معنی طلب از ظاهر تنزیل، چو مردم  
خرسند مشو، همچو خر از قول به آوا  
قندیل فروزی به شب قدر به مسجد  
مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا  
قندیل می‌فروز، بیاموز که قندیل  
بیرون نبرد از دل پر جهل تو، ظلما  
گر مار نه‌ای، دایم از بهر چرایند  
مؤمن ز تو نایمن و ترسان ز تو، ترسا؟

(همان: ۵)

## ۲-۳. زاهدان ریاکار

یکی از آفاتی که به ویژه نمود و جلوه آن در مسائل دینی آشکارتر و برجسته‌تر است، موضوع و آفت ریاکاری و عدم خلوص در مسائل دینی و مذهبی است که همواره مورد انتقاد قرار گرفته است. جامعه دینی ابوالعلاء و ناصر خسرو نیز گرفتار چنین آفتی بوده و هر دو شاعر به فراگیری آن در میان افراد جامعه نیز اشاره کردند:

دَعَاوَا وَمَا فِيهِمْ زَاكِ وَلَا أَحَدٌ  
يَخْشَى الْإِلَهَ فَكَانُوا أَكْلَبًا نُبْحًا  
وَأَيْسَ عِنْدَهُمْ دِينَ وَلَا نُسُكٌ  
فَلَا تَغْرُكَ أَيْدٍ تَحْمِلُ السُّبْحَا  
وَكَم شَيْئُوحٍ عَدُوا، بِيضًا مُفَارِقُهُمْ  
يُسَبِّحُونَ وَيَأْتُوا فِي الْحَنَى سُبْحَا

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۲۰۷)

آنها را رها کنید، چرا که در میان آنها نه صالحی است و نه احدی که از خدا بترسد. آنها سگانی پارس‌کننده بودند. نزد آنها نه دین است و نه پرهیزگاری. پس دستانی که تسبیح را حمل می‌کنند و می‌گردانند، تورا نفریبد. چه بسیار پیران موی سپید تسبیح‌گویی که رفتند و در دشنام و ناسزاگویی، شناور بودند. اما ناصر خسرو با توجه به دقت نظر و تیزبینی‌اش در مسائل دینی، در موارد زیادی به این آفت دینی که سایر ابعاد اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده و بر همه افراد سایه انداخته، اشاره می‌کند:

همه پارسایی، نه روزه است و زهد  
 نه اندر سجاده نه اندر وطاست  
 نه جامه کبود و نه موی دراز  
 نه اندر فزونی نماز و دعاست  
 چو این رسمها بینی، بدان  
 که این بیشتر، بهر روی و ریاست

(ناصر خسرو، ۱۳۵۵: ۵۴)

## ۲-۴. فقیهان و عالمان دینی

از مهم‌ترین و محوری‌ترین شخصیت‌ها در عرصه دین، فقها و عالمان دینی‌اند که در مسائل دینی و استنباط و استخراج احکام و مسائل شرعی، نقش برجسته‌ای بر عهده دارند و عمل و رفتار آنها بر سایر ابعاد و جنبه‌های دینی تأثیرگذار است؛ همچنان که فساد و تباهی آنها، تأثیرات منفی و مخربی در کلیت دین و مسائل مختلف آن بر جای می‌گذارد. ابوالعلاء در ابتدا از تظاهر و ریاکاری فقیهانی انتقاد می‌کند که مردمان آنان را به نام فقیه می‌شناسند، اما در باطن نشانی از فقاقت در آنها نیست:

وقالوا: فقیهة والفقیهة مَمَوَّةٌ وحلف جِدالٍ والگلام کُلُوْمٌ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۲۶۹)

مردمان گفتند که او فقیه است، [آری فقیه است] اما فقیهی متظاهر و ریاکار! هم‌پیمان جدال و بحث است و علم کلامش، زخم و جراحت.

ناصر خسرو نیز در موارد زیادی به تزویر و ریاکاری فقیهان اشاره می‌کند:

گر روی بتابم ز شما، شاید ازیراک  
 بی‌روی و ستمکاره و با روی و ریائید  
 فقه است مر آن بیهده را سوی شما نام  
 کان را همی از جهل، شب و روز بخائید

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۴۴۸)

آنها تزویرگرانی اهل ریا و نیرنگ هستند:

گر راست بخواهید چو امروز، فقیهان  
 تزویرگرانند، شما اهل ریائید  
 ای اُمّت بدبخت بر این زرق‌فروشان  
 جز کز خری و جهل، چنین فتنه چرائید

(همان: ۲۴۷)

ابوالعلاء به گمراهی و بی‌بصیرتی آنها اشاره می‌کند. آنان با کج‌فهمی از کتاب الهی، برای گمراهی و جهل خود، حجت و استدلال از قرآن می‌آورد:

وگم من فقیه خابط فی ضلالةٍ وحجته فیها الكتاب المنزلُ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۱۷۷)

چه بسیار فقیه بی‌بصیرتی که در گمراهی واقع شده است و کتاب نازل شده را در آن گمراهی، دلیل خود می‌پندارد.

ناصر خسرو نیز در مضمونی مشابه، به فریفتگی فقیهان بر کتبی که خوانده و علمی که از آنها آموخته و در جهت مقاصد خود به کار گرفته‌اند، اشاره می‌کند:

این قوم که این راه نمودند، شما را	زی آتش جاوید دلیلان شما اند
این رشوت‌خواران، فقهاوند شما را	ابلیس فقیه است گر این‌ها فقهاوند
از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت	فته همگان بر کتب بیع و شراند
رشوت بخورند، آنکه رخصت دهندت	نه اهل قضاوند، بل اهل قفان

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۲۴۸)

ناصر خسرو، با توجّه به دقّت نظر و کنجکاوی فراوانش در مسائل دینی که به آنها اشاره شد، به نحوه فریبکاری و حيله گری افراد در مسائل دینی نیز اشاره می‌کند که افرادی با استفاده از «حیلت» و «رخصت» شرعی احکام شرعی را مطابق میل خود تغییر داده و مردم را فریب می‌دهند:

شاید که بگریند بر آن دین که فقیهانش	آئند که دارند کتاب حیل از بر
گر فقه بود حیلت و محتال فقیه است	جالوت سزد حاکم و هاروت پیامبر

(همان: ۱۳۲)

ابوالعلاء همچنانکه شیوه اوست غیر مستقیم به رشوه‌خواری و رشوه‌ستانی فقیهان اشاره می‌کند:

لَقَدْ نَزَّلَ الْفَقِيهَهُ بِأَدَارِ قَوْمٍ      فَكَانَ لِأَمْرِهِ فِيهِمْ نُجُورٌ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۴۱۶)

«فقیه مانند میهمان ناخوانده به خانه مردمی وارد شده است که برای اجرای اوامر او تعجیل می‌کنند.» (فروخ،

۱۳۸۱: ۱۱۷)

ناصر خسرو به صراحت از رشوه‌خواری فقیهان و عالمان انتقاد می‌کند:

گرد بازار بگردد، اینک و احوال بین	چون تو خود می‌نگری، من نکنم قصه دراز
علما را که همی علم فروشنند، بین	به ربایش چو عقاب و به حریمی چو گراز
هریکی همچو نهنگی، ز بس جهل و طمع	دهن علم فراز و دهن رشوت باز

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۱۱۲)

و در این رابطه چنین داد سخن درمی‌دهد که:

چون حکم فقیهان نبود جز که به رشوت  
بی‌رشوت، هریک ز شما خود فقهایید  
از حکم الهی به چنین فعل بد، ایشان  
اندر خور حدّند و شما اهل قفایید  
ای حیل‌سازان، جهلای علما نام  
کز حیل‌ه مرابلیس لعین را وزرئید  
چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید  
در وقت شما بند شریعت بگشاید

(همان: ۴۴۷)

در مضمونی مشترک هر دو شاعر به انتقاد از فقیهان و پیشوایان اهل سنت می‌پردازند که در احکام کلی دین اسلام دخل و تصرف نموده و احکامی مطابق میل خود ساخته‌اند؛ برخی از آنها اموری را جایز دانسته‌اند که دیگری جایز نمی‌داند:

أَجَازَ الشَّافِعِيُّ فَعَالَ شَيْءٍ      وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَا يَجُوزُ  
(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۴۱۶)

شافعی انجام چیزی را جایز و روا داشت که ابوحنیفه آن را جایز و روا نمی‌دانست.

و ناصر خسرو نیز با نفی این امر، بر امامان اهل سنت خرده می‌گیرد:

می جوشیده حلال است سوی صاحب رأی      شافعی گوید: شطرنج مباح است بی‌باز  
صحبت کودکک ساده زنخ را مالکک      نیز کرده‌ست تو را رخصت و داده است جواز  
می و قیمار و لواطت به طریق سه امام      مر تو را هر سه حلال است، هلا سر بفراز

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۱۱۳)

## ۲-۵. واعظان و منبریان

مهم‌ترین مسئله مورد انتقاد ناصر خسرو و ابوالعلاء، در بیان فساد واعظان و منبریان، سرسپردگی آنها نسبت به امیران و سلاطین و تمجید و دعاگویی آنها بر منبرها است. این امر گویای ارتباط و پیوند واعظان با درباریان برای پسندیده جلوه دادن آنان در میان مردمان و مشروعیت حکومت است و در این میان به منافع مادی و شخصی خود نیز دست می‌یابند که ابزاری بودن دین برای منافع شخصی هر دو گروه هویدا است.

ابوالعلاء این موضوع را این چنین مطرح می‌نماید:

يَدْعُونَ فِي جَمَعَاتِهِمْ، سَفَاهَةً      لِأَمِيرِهِمْ فَيَكَادُ يَكِي الْمَنِيرِ  
مَا قِيلَ فِي عِظَمِ الْمَلِكِ وَعِزَّةِ      فَاللَّهُ أَعْظَمُ فِي الْقِيَاسِ وَأَكْبَرُ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۳۰۲)

از روی نادانی، در نمازهای جماعت و جمعه‌شان، برای امیرشان دعا می‌خوانند و او را دعا می‌گویند، به گونه‌ای که نزدیک است منبر نیز بگرید. آنچه در بزرگی و عظمت پادشاه و عزتش گفته می‌شود، در حقیقت خداوند در مقایسه و قیاس با آن بزرگتر است.

ناصر خسرو شاهان را دیوهای لعنت‌شده‌ای می‌داند که بر منبرها مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرند:

به مکر و غدر میرد، هر که دل را  
به مکر و غدر دارد کرده معجون  
همی خوانند بر منبر ز مستی  
خطیبان آفرین بر دیو ملعون

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۱۴۵)

ابوالعلاء در انتقاد از حيله‌گری و اعظان و بر حذر داشتن مردم از مکر و حيله آنان می‌گوید:

لَا يَخْدِعَنَّكَ دَاعٍ، قَامَ فِي مَالٍ  
بِخَطْبَةٍ زَانَ مَعْنَاهَا وَطَوَّلَهَا  
فَمَا الْعِظَاتُ وَإِنْ رَاعَتْ، سِوَى حَيْلٍ  
مِنْ ذِي مَقَالٍ، عَلَى النَّاسِ حَوْهَا

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۲۰۱)

دعا کننده‌ای که در ملاء عام، به خطبه‌ای می‌پردازد که معنای آن را زیور و زینت داده و آن را طولانی کرده است، تو را نفریبد. پند و اندرزها و وعظها، اگر توجه شود، جز حيله‌هایی از جانب صاحب قول و متکلم نیست که آن را بر مردم تغییر داده است.

ناصر خسرو نیز منبریان را افراد بی‌دانشی می‌داند که با حيله‌گری و خیانت و غدر به کسب رزق می‌پردازند:

نیابی بر سر منبر مگر زرق و کانایی  
سر استر زمال وقف گشتش جو جوزائی  
به منبر بر همی بینش، چون قسطای لوقائی  
نبینی برگه شاهی مگر غداری و بی‌باکی  
یجوز ولا یجوزستش همه فقه از جهان لیکن  
تهی تر دانش از دانش، کز مغز ترب، ارچه

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۴۷۸)

ابوالعلاء منبریان را باده‌خوارانی می‌داند که باده و شراب را حرام می‌دانند اما خود پیوسته به باده‌خواری و لهو و لعب مشغولند:

وَيْلَكَ! قَدْ غُرِرْتَ وَأَنْتَ حُرٌّ  
يُحَرِّمُ فِيكُمْ الصُّهْبَاءَ صُبْحَاءً  
بِصَاحِبِ حَيْلَةٍ، يَعْظُ النَّسَاءَ  
وَيَشْرِيهَا عَلَى عَمْدٍ، مَسَاءً

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۶۰)

وای بر تو، در حالی که آزاده هستی، به حيله گری که زنان را نصیحت می‌کند فریفته شده‌ای. شراب صبحگاهی را به هنگام صبح در میان شما حرام می‌کند و حرام می‌داند، در حالی که خود از روی عمد در شب‌هنگام از آن می‌نوشد.

و آنان را شبیه باده‌خواران سرمست می‌داند:

لَعَلَّ أَنْسَاءَ فِي الْحَارِبِ خَوْفُوا      بِآيِ كِنَاسٍ فِي الْمَشَارِبِ أَطْرُبُوا  
(همان: ۷۷)

«شاید واعظانی که در محراب‌ها می‌نشینند و مردم را موعظه می‌کنند، مانند آنهایی باشند که در میخانه‌ها [و مجالس باده‌نوشی و لهو لعب] شادی می‌کنند.» (فروخ، ۱۳۸۱: ۱۴۰)

ناصر خسرو در انتقاد از این واعظان منبر نشین چنین می‌گوید:

در مجلس با رودساز و ساقی	با أخبرنا (ئی) و قال قالی
بر منبر، شبگیر و بامدادان	در مجلس، خوش طبع و بی‌ملالی
در مسجد دلتنگی و ملولگی	در فحش و خرافات عندلیبی
تا وقت سحر مانده در جدالی	در حجت و آیات گنگ و لالی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۴۶۷)

علاوه بر اینها ناصر خسرو رشوه‌خواری، خوردن مال یتیم و منفعت‌طلبی واعظان را نیز به شدت مورد انتقاد قرار داده است.

## ۲-۶. قاضیان و حاکمان شرعی

هر دو شاعر قاضیان را که به عنوان داوران دین در احکام شرعی با گرفتن رشوه به طرفداری از یکی و ستم بر دیگری می‌پردازند و در پی کسب مال و دارایی از طریق منصب خود هستند، دزدانی می‌خوانند که نه تنها در احکام شرع دزدی می‌کنند، بلکه با رشوه، مال و دارایی افراد را به سرقت می‌برند. ابوالعلاء در انتقاد از آنها می‌گوید:

وَقَدْ جَارَ الْقَضَاءُ إِذَا أَشَارُوا      بِأَيْسَرِ نَظْرَةٍ مُتَحَامِلِينَ  
وَنُودُوا فِي إِمَارَتِهِمْ، فَجُفُوا      وَعَادُوا لِلثَّمَانِ لِحَامِلِينَ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۳۶۷)

قاضیان با کمترین اشاره‌ای ظلم و ستم را بر ما تحمیل می‌کنند. در حکومت و مقامشان، مجلس می‌گیرند و مال و دارایی جمع می‌کنند و با به دوش کشیدن بار سنگین گناه بازمی‌گردند.

فِي الْبَدُوِ خُرَابٌ اَذْوَادٍ مُسْوَمَةٌ  
بِآيِ كِنَاسٍ فِي الْمَشَارِبِ اَطْرُبُوا  
فَهَوْلَاءِ تَسَمَّوْا بِالْعُدُولِ اَوْ التَّجَا  
رِ وَاِسْمُ اَوْلَانِكَ الْقَوْمِ اَعْرَابُ

(همان، ج ۱: ۸۲)

«در روزگاران کهن، بادیه‌نشینان شتر دزد وجود داشتند و در مسجدها و بازارها نیز بودند. اسم‌های دزدهای مساجد جامع و بازار را قاضی یا تاجر نهادند اما اسم آن شتردزد، عرب بادیه‌نشین (اعراب) بود.» (چناری، ۱۳۸۷: ۵۱)

ناصر خسرو نیز در انتقادی مشابه بیان می‌دارد که:

از عامه، خاص هست بسی بتر  
چون نار پاره پاره شود حاکم  
دزدی است آشکاره که نستاند  
ور ساره، دادخواه بدو آید  
زین صعب‌تر چته باشد پتیاره؟  
گر حکم کرد باید بی‌پاره  
جز باغ و حایط رز و ابکاره  
جز خاکسار ازو نرهد، ساره

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۲۹۷)

به ظاهر اسم قاضی و عادل بر آنهاست اما در حقیقت و باطن متجاوز و دشمن عدل‌اند:

يَقُولُونَ فِي الْمِصْرِ الْعُدُولُ وَإِنَّمَا  
حَقِيقَةُ مَا قَالُوا: الْعُدُولُ عَنِ الْحَقِّ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۱۳۸)

می‌گویند در شهر عادلانی هستند که به عدل حکم و داوری می‌کنند. [دروغ است] و حقیقت آنچه آنها گفتند عدول و تجاوز از حق است.

انتقاد ابوالعلاء از قاضیان با تعبیری زیبا در تقابل عدول (قاضیانی که به ظاهر به عدالت و مساوات شهرت دارند) و عدول (تجاوز از حق از سوی مدعیان و مشتهران به عدل) در این بیت نمایان است.

ناصر خسرو نیز در همین باره آنها را غول و دشمن عدل می‌خواند:

بر ره، غولان نشسته‌اند، حذر کن  
دشمن عدلند و ضد حکمت، اگر چند  
هریکی از صید این ضعف‌افرا  
خامش و آهستگان به روز، ولیکن  
باز نهاده دهان‌ها چو حواصل  
یکسره امروز حاکمند و معدل  
تیز چو نشپیل کرده‌اند، انامل  
در می و مجلس به شب، به‌سان جلاجل

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۱۳۷)

## ۲-۷. صوفیه

از تفاوت‌های برجسته در انتقادهای دینی ناصر خسرو و ابوالعلاء از سران، رجال و وابستگان به دین، همین انتقاد از صوفیه می‌باشد. چراکه ناصر خسرو در دیوانش جز یک مورد که به انتقاد از تظاهر و ریاکاری آنها می‌پردازد، سخنی از آنها به میان نیاورده‌است که شاید یکی از دلایل آن گرایش‌های شیعی او باشد:

فوطه بپوشی تا عامه گفت: «شاید بودن کاین صوفیستی»  
گرت به فوطه شرفی نوشدی فوطه فروش تو بهشتیستی  
راه نیینی تو و گویی دلت رانده مگر در شب تاریستی

(همان: ۲۴۹)

دلیل دیگر آن هم این است که «تصوف در عصر ناصر خسرو، نه آن گسترده‌گی و رسوخ [= نفوذ] اجتماعی قرن‌های بعد را پیدا کرده بود و نه انحطاط و عدول آن از مبانی و ارزش‌های اصیل صوفی‌گری، آغاز شده بود. صوفیان روزگار ناصر، چهره‌های زاهد متشرعی مانند ابوالقاسم قشیری بودند که پایبندی صمیمانه‌ای نسبت به آداب و ارزش‌های آیین خود داشتند و با صوفی‌نمایان معاصر سنایی، مولوی و حافظ هیچ وجه تشابهی نداشتند.» (درگاهی، ۱۳۷۸: ۹۶)

اما به نظر می‌آید که در جامعه ابوالعلاء، این قشر از جامعه نیز، به تبع دیگر رجال و سران دین، دچار فساد و تباهی‌هایی شده‌اند که ابوالعلاء در اشعاری آنها را مورد انتقاد خود قرار داده است و در انتقاد از شکم‌پرستی و دریند شهوت و شکم بودن آنان می‌گوید:

تَقَطُّعُونَ الْبِلَادَ بَطْنًا وَظَهْرًا إِنَّمَا سَعَيْكُمْ لَفَرْجٍ وَبَطْنٍ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۴۰۰)

بلاد و سرزمین‌ها را پنهان و آشکارا می‌پیماید، در حالی که تنها تلاش شما برای فرج و شکم است. ولی چنان که از این ابیات برمی‌آید، تصوف در آن زمان چندان نیز در دست متشرعان نبوده است. ابوالعلاء در انتقاد از رفتارهای بیهوده و آمیخته با فساد آنان نیز چنین سر می‌دهد:

خَافِي الْمَكِّ وَاحْدَرِي مِنْ أُمَّةٍ لَمْ يَلْبَسُوا فِي الدِّينِ ثَوْبَ مُجَاهِدٍ  
أَكَلُوا فَأَفَنُوا ثُمَّ غَنَوْا وَانْتَشُوا فِي رَقَصِهِمْ وَتَمَتَّعُوا بِالشَّاهِدِ

(همان، ج ۱: ۲۶۸)



از پروردگارت بترس و از امتی که در دین و در راه آن، لباس مجاهد را نمی‌پوشند، پرهیز؛ گروهی که می‌خورند سپس به فنا می‌روند، سپس به غنا می‌پردازند و در رقصشان به جست و خیز می‌افتند و در پی تمتع و بهره‌مندی از زیبارویی برمی‌آیند.

ابوالعلاء ادعای وارستگی داشتن آنها و اشتقاق اسم آنها از روی صفا و خلوص را مورد تمسخر قرار می‌دهد:

صُوفِيَّةٌ مَا رَضُوا لِلصُّوفِ نَسَبَتَهُمْ      حَتَّى ادَّعَوْا، اُنَّهُمْ مِنْ طَاعَةِ صُوفُوا

(همان، ج ۲: ۱۰۵)

«صوفیه خشنود نیستند که آنان را به پشمینه‌پوشی نسبت دهند، بلکه ادعا می‌کنند که از طاعت خداوند صافی شده‌اند.» (اردستانی رستمی، ۱۳۸۸: ۲۴)

## ۲-۸. حاجیان

از دیگر شباهت‌های انتقادی دو شاعر در نقد دینی رجال دین و وابستگان به آن، مسأله حج و حج‌گزاری حاجیان است که همواره مورد انتقاد افراد در دوره‌های مختلف، قرار گرفته است. ابوالعلاء و ناصر خسرو نیز در رویکردی انتقادی نسبت به حج‌گزاری بعضی حاجیان، حج آنها را به زیر سؤال برده و به انتقاد از آن پرداخته‌اند.

ابوالعلاء در انتقاد از کسانی که به حج می‌روند و ادعای تدین دارند، اما به فکر نیازمندان و فقرا نیستند و در حقیقت فلسفه اجتماعی آن را نادیده می‌گیرند و چه بسیار بدکاری و حيله‌گری نیز در زندگی خود نموده‌اند، می‌گوید:

تَوَهَّمَتْ يَا مَعْرُورُ! أَنَّكَ دِينٌ      عَلَيَّ يَمِينُ اللَّهِ مَا لَكَ دِينٌ  
تَسِيرُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ تَنَسُّكًا      وَيَشْكُوكَ جَارًا بَائِسًا وَخَدِينًا

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۳۴۴-۳۴۵)

ای فریفته به خود، تصور می‌کنی که تو دیندار هستی به خدا سوگند می‌خورم که تو را دینی نیست. با پارسایی و پرهیزگاران، به سوی بیت‌الحرام و کعبه حرکت می‌کنی، در حالی که همسایه فقیر و دوست از تو گله‌مند و نالان‌اند.

ناصر خسرو نیز در همین رابطه، از حاجیانی که با حيله‌گری و فریب مردمان و چه بسیار کارهای بد راهی حج شده‌اند، انتقاد می‌کند:

ای شسته سر و روی به آب زمزم      حج کرده چو مردان و گشته بی‌غم

افزون ز چهل سال، جهد کردی  
بسیار، بدین و بدان، به حیل  
افسوس نیاید تو را از این کار  
کم، بی شک، پیمان‌ه و ترازوی  
از باد فراز آمد و به دم شد  
آن مال حرامی، چه باد و چه دم

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۲۲۷)

مورد دیگری که هر دو به آن پرداخته‌اند، این است که مردمان از حج، فقط ظاهر آن را دریافته‌اند و نسبت به باطن و حقیقت آن بی تفاوت و از آن بی بهره‌اند. ابوالعلاء می‌گوید:

سَخَّ وَصَلٍ وَطُفَّ بِمَكَّةَ زَائِرًا      سَعِينٌ لَا سَبْعًا فَلَسْتَ بِتَائِبٍ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۲: ۱۶۴)

تسیح بگوی و نماز بخوان و هفتاد بار نه هفت بار، در مکه طواف کن اما بدان تو پارسا و پرهیزگار نیستی. او همچنان که ترک چنین حج گزاردنی را بهتر از انجام آن می‌داند، در جایی دیگر از نماز نماز گزارانی که حيله گری می‌کنند و مردمان را فریب می‌دهند، انتقاد می‌کند و ترک عبادت را بر انجام این گونه آن اولی می‌داند:

إِذَا زَامَ كَيْدًا بِالصَّلَاةِ مُقِيمُهَا      فَتَارِكُهَا عَمْدًا إِلَى اللَّهِ أَقْرَبُ

(معری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۷۷)

هنگامی که به پادارنده نماز، با نمازش، قصد حيله و فریب نماید، در حقیقت، تارک نمازی که به عمد نماز را ترک کرده است، به خدا نزدیک‌تر است.

در هر حال «ابوالعلاء عقیده دارد که واجبات دینی را ظاهر و باطنی است. او مردم را به ترک ظاهر تشویق نمی‌کند لیکن باطن را بر آن ترجیح می‌دهد؛ مخصوصاً به انجام عبادات اسلامی که شامل جنبه‌های عملی است و برای اجتماع مفید است، تأکید می‌کند.» (فروخ، ۱۳۸۱: ۹۳)

ناصر خسرو نیز در قصیده‌ای در دیوانش، اعمال ظاهری حاجیان را زیر سؤال برده و به انتقاد از آنها پرداخته است. مطلع قصیده:

حاجیان آمدند با تعظیم      شاکر از رحمت خدای کریم

(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۳۰۰)

و در اواخر قصیده، انتقاد خود را این گونه تکمیل می‌کند:

گفتم «ای دوست! پس نکردی حج  
نشدی در مقام محو مقیم  
رفته‌ای مگه دیده، آمده باز  
محنت بادیه خریده به سیم»

(همان: ۳۰۱)

## نتیجه

ناصر خسرو و ابوالعلاء، آشفته‌گی فضای دینی را ناشی از اعمال و رفتار سران و رجال دین و به طور کلی همه کسانی که با دین در ارتباط‌اند و مقام و جایگاه دینی نیز دارند، می‌دانند؛ چرا که از نگاه آنها رجال دینی، دین را دامی برای مقاصد شخصی خود قرار داده و عرصه آن را عرصه فساد و تباهی ساخته بودند و با رجال سیاسی جامعه نیز که خود گرفتار فساد و تباهی بودند، هم‌داستان شده و با سوءاستفاده از دین و مسائل دینی، آن را از حقیقتش منحرف ساخته بودند.

اما تفاوتی که در این رابطه در انتقادهای دینی دو شاعر وجود دارد، ناشی از رویکرد و جهت‌گیری خاص ناصر خسرو نسبت به دین و مذهب است. به طور کلی می‌توان گفت که بسامد انتقادهای دینی ناصر خسرو با توجه به رویکرد مذهبی او بیش از ابوالعلاء است. از طرفی دیگر، ناصر خسرو در بیان انتقادهای دینی‌اش نسبت به همتای خود، صراحت لهجه بیشتری دارد، در حالی که ابوالعلاء به صورت غیر مستقیم به آنها اشاره کرده و غالباً به کلیات مفاسد و آفات دینی می‌پردازد.

## کتابنامه

### الف. کتاب‌ها

#### • قرآن کریم.

۱. جمال‌الدین، محمد السّعیّد (۱۳۸۹)؛ *ادبیات تطبیقی، پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی*، ترجمه: سعید حسام‌پور و حسین کیانی، شیراز: دانشگاه شیراز.
۲. حموی، یاقوت (۱۹۹۲)؛ *معجم الأدباء بإرشاد الأديب إلى معرفة الأديب*، بیروت: دار الغرب الإسلامي.
۳. زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)؛ *با کاروان حله*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات علمی.
۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران: فردوس.
۵. فروخ، عمر (۱۳۸۱)؛ *عقاید فلسفی ابوالعلاء*، ترجمه: حسین خدیو‌جم، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. فخری‌العبري، میسوری محمود (۲۰۰۵)؛ *النقد الاجتماعي في لزوميات أبي العلاء معري*، رسالة الأدب العربي، جامعة نجاح الوطنية فلسطين.
۷. المعري، ابوالعلاء (۱۹۹۹ م.)؛ *ديوان اللزوميات*، شرح: غرید الشیخ، بیروت: نشر مؤسسة علمی مطبوعات.

۸. ناصر خسرو (۱۳۸۸)؛ *دیوان اشعار*، تصحیح: مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۹. ----- (۱۳۵۵)؛ *دیوان اشعار*، تصحیح نصرالله تقوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۰. الیازجی، کمال (۱۹۹۷)؛ *ابوالعلاء ولزومیاته*، الطبعة الثانیة، بیروت: دار الجمیل.

## ب. مجله‌ها

۱۱. اردستانی رستمی، حمیدرضا (۱۳۸۸)؛ «نابینایی در معرّه، شوریدگانی در ایران»، *فصلنامه ادبیات تطبیقی*، سال ۳، شماره ۱۲، صص ۱۱-۳۲.

۱۲. امینی لاری، لایلا و سید فضل الله میرقادر (۱۳۸۸)؛ «بررسی تطبیقی افکار و عقاید ابوالعلاء و خیام»، *نشریه بوستان ادب*، پیاپی ۱، صص ۱۵-۳۳.

۱۳. پشت‌دار، علی‌محمد (۱۳۸۹)؛ «چشم‌انداز آزادگی و ادب اعتراض در شعر فارسی»، *فصلنامه علوم ادبی، دانشکده ادبیات دانشگاه قم*، سال ۳، شماره ۵، صص ۱۵۷-۱۸۰.

۱۴. چناری، عبدالامیر (۱۳۸۷)؛ «نقد و بررسی اندیشه‌ها و تعابیر مشترک در آثار ابوالعلاء معری و سعدی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۷، صص ۴۷-۶۸.

۱۵. خاقانی، محمد و دیگران، (۱۳۸۹)؛ «جبر و اختیار در جهان بینی حافظ و معری»، *پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*، سال ۴، شماره ۲، صص ۱-۲۲.

۱۶. خورسندی، محمود و رسول دهقان ضاد شهرضا (۱۳۸۵)؛ «تساؤم در شعر ابوالعلاء معری»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، سال ۲، شماره ۴، صص ۹۹-۱۱۸.

۱۷. سلمانی، مهدی (۱۳۸۸)؛ «سفر روحانی سنایی و ابوالعلاء»، *پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*، سال اول، شماره ۴، صص ۶۹-۸۶.

۱۸. سیدی، سید حسین و فرامرز آدینه کلات (۱۳۸۹)؛ «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اندیشه ابوالعلاء معری و حکیم عمر خیام»، *نشریه ادبیات تطبیقی*، سال اول، شماره دوم، صص ۱۱۷-۱۳۷.

۱۹. محقق، مهدی (۱۳۵۵)؛ «چهره دینی و مذهبی ناصر خسرو در دیوان»، *یادنامه ناصر خسرو*، مشهد انتشارات دانشگاه فردوسی، صص ۴۹۳-۵۱۹.

۲۰. مسبوق، مهدی و دیگران (۱۳۹۱)؛ «از عقل ناصر خسرو تا عقل ابوالعلاء؛ پژوهشی تطبیقی در حوزه موضوعات و مضامین» *نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، دوره ۳، شماره ۶، صص ۲۴۰-۲۷۱.

۲۱. میرقادر، سید فضل‌الله و منصوره غلامی (۱۳۸۸)؛ «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء»، *نشریه ادبیات تطبیقی*، سال اول، شماره اول، صص ۲۰۷-۲۳۷.

## دراسة الأبعاد السلبية لسلوك رجال الدين

على ضوء الآراء النقدية لناصر خسرو قبادياني وأبي العلاء المعري\*

محمود حيدري

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة ياسوج

### الملخص

تعدّ القضايا الدينيّة ونقد سلوك رجال الدين من أهمّ القضايا الاجتماعيّة التي لم يغفل عنها الناقدون على مدى القرون والأعصار. ممّا لا شكّ فيه أنّ للمواقف التي يتّخذها رجال الدين وسلوكهم الديني دوراً كبيراً في رسم معالم الدين وصورته الحقيقيّة في السياق نفسه يرمي هذا البحث إلى دراسة الأبعاد السلبية لرجال الدين في القرن الرابع الهجري في ضوء الرّؤى النقدية التي أبدها ناصر خسرو وأبوالعلاء المعري حيالها، ويحاول ليثبت أنّ الأوضاع الدينيّة السيئة التي نراها في القرن الرابع كانت وليدة التصرفات الخاطئة لرجال الدين والتي استغلّها حماة الدين للقضاء على أعدائهم ولتحقيق مطالبهم الدينيّة. لقد انتقد ناصر خسرو وأبوالعلاء المعري بعض المسارات الخاطئة لرجال الدين في الفترة التي عاشها فخصّ منها بالذكر: التفاف والرياء، الغش والخداع بالمسائل الدينيّة، الاهتمام المفرط بالطّواهر الدينيّة وإهمال حقيقتها، ممارسة التّضليل، فقدان البصيرة في الرّؤى الدينيّة، ممارسة الرّشوة، استخدام الدين للتوصّل إلى الغايات الدينيّة، التزوير في التّصوّف وغيرها ممّا تعكسه الأشعار والآثار المتعلّقة بتلك الحقبة. المنصب الديني الذي احتلّه ناصر خسرو كنقيب الفرقة الشيعية الأسماعيلية في خراسان دفعه إلى إبداء حساسيّة أكثر وأشدّ في انتقاداته لرجال الدين مقارنة بالمعري؛ أضف إلى ذلك أنّ آراءه النقدية كانت أشدّ صراحة وجرأة من المعري وفي المقابل كان أسلوب النّقد لدى المعري أسلوباً هادئاً غير مباشر.

الكلمات الدلّيلية: رجال الدين، ناصر خسرو، أبوالعلاء المعري، الأدب المقارن، النّقد.

